

غیر از دوره هایی کوتاه، تاریخ ایران را حکومت‌های دینی رقم زده اند. اگر هم روحانیون، خود، سلطان و خلیفه و امیر نبوده اند، همیشه روحانیونی بوده اند که به عنوان مشاور یا مقام اعظم یا هر عنوان دیگری، حاکمان اصلی بوده اند و شاهان و امیران، بیشتر، مجری احکام آنان. بر این زمینه، همواره، سیاست حاکم، بر ایند چگونگی نگاه روحانیون هر دوره به دین و دنیا بوده است. و بدینگونه، حکومت، هیچگاه، از آن مردم نبوده و حاکمیت دین و دولت، بر مردم بوده است. بنای انقلاب مشروطه، در مقابله با چنین روندی شکل گرفت؛ اما نه تنها نتوانست تعریف شفافی از جدایی دین از حکومت، ارائه دهد، بلکه هیئتی از فقیهان را ناظر بر حسن همجواری دین و سیاست گماشت. و به این ترتیب، ایران، وارد عصر روشنگری نشد و در حاشیه ی دنیای مدرن قرار گرفت. سلطنت پهلوی، اگرچه حکومتی غیر دینی بود اما نفوذ روحانیون بر سلطنت و بر جامعه ی ایران، بی بدیل بود. نائینی، نوری، کاشانی، بروجردی، خوانساری، خویی، و روحانیون طراز اول دیگر، هر کدام، به نوعی، در سیاست حاکم بر یکصد سال گذشته ی ایران، نقش داشته اند. در بهمن ۵۷، مردم ایران، تقریباً بطور یکپارچه، گوش به فرمان روحانیون مخالف سلطنت پهلوی دادند و رسماً نخستین حکومت شیعه یی که گروهی از روحانیون، اهرمهای اصلی قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند، بوجود آمد. اما این گوش به فرمانی مردم و تبعیت آنان از احکام روحانیت، امروز دیگر ادامه ندارد و برای نخستین بار در تاریخ ایران، مردم از روحانیت، جدا شده اند. اما بی تردید، نهاد روحانیت در ایران می تواند همچنان به حیات خود ادامه دهد؛ تا آنگاهی که میزان پیشرفت فرهنگی جامعه در دامن دنیای مدرن، بتواند آرام آرام، مسیر فزاینده ی تاریخی آن را نشان دهد.

واشینگتن، اول شهریور ۱۳۸۸